

مازندران و البرز در شاهنامه

بهجت نجیبی فینی *

چکیده مقاله

شاهنامه فردوسی به عنوان مدرکی مستند، دال بر وطن دوستی و عظمت و قدمت تاریخی ایرانیان، هنوز هم نه تنها برای ما ایرانیان، که برای همه جهانیان که در عرصه ادبیات جهان، نکته‌هایی نغز و رازها و رمزهایی هیجان‌انگیز دارد که از ره‌گذر تحلیل‌های بایسته، شایسته است گشوده آید.

یکی از این مسائل، گستره جغرافیایی است که در شاهنامه از آن سخن بمیان آمده است. در این باب، پژوهش‌گران شاهنامه پیوسته خواهان پاسخ‌گویی به این پرسش هستند که مازندران و البرز در این اثر جاویدان به کدام منطقه جغرافیایی گفته می‌شده است. آیا این دو منطقه در کشور پهناور ایران قرار دارد، یا در جایی غیر از ایران واقع شده است؟ در این مقاله به مدد کتاب‌های کهن جغرافیایی و نوشته‌های پژوهش‌گران معاصر در این باب، سعی شده است به این پرسش‌ها، پاسخی درخور داده شود.

کلید واژه

البرز، کوه اساطیری، شاهنامه، اوستا، کوه‌های شمال ایران، فردوسی.

* مدرس دانشگاه آزاد اسلامی واحد رودهن، با گواهی‌نامه کارشناس ارشد رشته زبان و ادبیات فارسی.

مازندران و البرز در شاهنامه^۱

چنین گفت کز شهر مازندران یکی خوش نوازم ز رامشگران
که مازندران شهر مایاد باد همیشه بر و بومش آباد باد^۲

ج ۲، ص ۱۷، ب ۱۹-۲۵.

مازندران از جمله مناطق جغرافیایی است که دربارهٔ جایگاه آن در شاهنامه نظرهایی گوناگون ابراز شده است.

در شاهنامه به طور دقیق معلوم نیست که مازندران به کجا اطلاق می‌شود. همین قدر مشخص است که مازندران شاهنامه، به طبرستان که اکنون در نقشهٔ جغرافیایی ایران به استان مازندران اطلاق می‌شود، گفته نمی‌شده است.

در کتاب‌های جغرافیایی قدیم که در قرن سوم و چهارم هجری نگاشته شده است و می‌تواند منبع فردوسی بوده باشد، نامی از سرزمینی به نام مازندران برده نشده است و استان شمالی ایران که اکنون به نام مازندران می‌شناسیم، به دیلم و طبرستان مشهور بوده است.

لسترنج، نویسندهٔ جغرافیا نگار انگلیسی، در کتاب *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی* در فصل بیست و ششم در مورد آن نواحی گفته است: «منطقهٔ کوه‌های مرتفع که قسمت عمدهٔ آن از سلسله جبال البرز واقع در امتداد ساحل جنوبی دریای خزر تشکیل می‌شود در خاور و شمال قومس، نزد جغرافیا نویسان عرب به نام طبرستان معروف بود. کلمهٔ «طبر» در زبان بومی به معنی کوه و بنابراین طبرستان به معنی ناحیهٔ کوهستانی است. ظاهراً از قرن هفتم، تقریباً مصادف با فتنهٔ مغول، اسم طبرستان از قلم افتاد و کلمهٔ مازندران جای آن را گرفت و تاکنون هم نام مازندران بر



این ایالت اطلاق می‌شود و بسیاری اوقات اسم مازندران عمومیتی پیدا کرده و بر ایالت مجاور یعنی گرگان نیز اطلاق شده است».

یاقوت، نخستین مورّخی که نام مازندران را در کتابش ذکر کرده، می‌گوید که نمی‌داند اسم مازندران از چه وقت استعمال شده است و او در کتاب‌های قدیم اثری از این نام نیافته، اما استعمال آن واژه در آن زمان همه جا معمول بوده است. در همان حال که اسم طبرستان بر تمام نواحی کوهستانی و اراضی پست ساحلی اطلاق می‌شده است، کلمه مازندران نیز تمام منطقه اراضی پست ساحلی را که از دلتای سفید رود تا جنوب خاوری بحر خزر امتداد دارد - در بر می‌گرفته است. در حقیقت این دو نام، یعنی طبرستان و مازندران مترادف و به یک معنی بوده است.

پس مازندران شاه‌نامه کجاست و به کدام مکان جغرافیایی گفته می‌شده است؟ در کتاب مقدس زرتشتیان، -/وستا، - یکی از منابع فردوسی در تدوین شاه‌نامه- در بخش «یشت‌ها» می‌خوانیم:

«از برای او هوشنگ پیشدادی در پای کوه البرز، صد اسب و هزار گاو و ده هزاران گوسفند، او را پیشکش آورد...»

و از وی خواستار شد:

ای اردویسور آناهیتا!^۳ ای نیک! مرا این کامیابی ارزانی‌دار که من بزرگ‌ترین شهریار همه کشورهای شوم؛ که بر همه دیوان و مردمان [دروند] و جادوان و پریان و «کوی‌ها»^۴ و «کرپ»^۵ های ستمکار چیرگی یابم؛ که دو سوم از دیوان مزندری و دروندان ورن^۶ را بر زمین افکنم.^۷

در گوش یشت در کرده یکم آمده است:^۸

«هوشنگ پیشدادی در پای [کوه] زیبای مزدا آفریده [البرز] صد اسب و هزار گاو و ده هزار گوسفند او را پیشکش آورد و زور^۹ نیاز کنان چنین خواستار شد:

ای درواسپ!^{۱۰} ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی‌دار که بر همه دیوان مزندری چیره شوم؛ که از بیم دیوان، هراسان و گریزان نشوم؛ که همه دیوان، ناگزیر از من هراسان و گریزان شوند و از بیم به تاریکی روی نهند.^{۱۱}

راستی آیا مازندران شاه‌نامه برگرفته از مازندران یشت‌هاست. برای روشن شدن این مطلب به سراغ *اوستا*، کهن‌ترین سروده‌های ایرانیان می‌رویم. در توضیح مزندری (دیوان مازندران) آمده است:

در بیشتر بخش‌های اوستا (بویژه در یشت‌ها) بارها از دیوان «مزن» یاد می‌شود که در بسیاری از گزارش‌ها و از آن جمله در گزارش شادروان‌پور داوود به دیوان مازندران برگردانده شده است. دیوان مازندران در *شاه‌نامه* نیز باید بر همین بنیاد بکار رفته باشد.

اما پژوهش‌گران اوستا و اساطیر و حماسه، دربارهٔ این واژه و شناخت دقیق آن، بررسی تازه‌ای آغاز کرده و به نتیجه رسیده‌اند. شادروان بهار می‌نویسد:

«مزن به معنای عظیم، لقب گروهی از دیوان *عظیم‌الجثه* است. مزندر صفت تفصیلی است و لقب همان گروه از دیوان است. در نامهٔ دینکرد دربارهٔ قد و بالای مازندران یا مزنان چنین آمده است: «ایشان را بلندی چنان است که دریای فراخ کرد تا میان ران او رسد و باشد که تا ناف و آنجا که ژرف‌ترین جای است تا دهان برآید». ضیاپور نیز در گفتاری به جست و جوی واقعی مازندران رفته و پس از بحث و سنجش نوشته‌ها و نظرها، چنین برداشت کرده است که: «مازندران شاه‌نامه نه این مازندران کنونی، بلکه بخشی از سرزمین هندوستان و همان جای دیوان مزنی یا مازندران است».^{۱۲}

پژوهش‌گر و محقق معاصر، دکتر حسن انوری، در ماه‌نامهٔ خاوران در مقاله‌ای تحت عنوان ایران شاه‌نامه کجاست می‌نویسد:

«سرزمین دیگری که با مرزهای غربی کشور در *شاه‌نامه* ارتباط دارد، مازندران است. مازندران در ذهن پردازندگان داستان‌های کهن در خارج از ایران تصور شده و گردان مازندران به عنوان دشمن‌های ایران معرفی شده‌اند. تسخیر مازندران بسیار سخت تصور شده است. جمشید و فریدون که پادشاهان جهانند هیچ کدام به فکر تسخیر مازندران نمی‌افتند. تنها کسانی که توانسته‌اند به مازندران بروند سام و رستم‌اند. سام گویا مازندران را تصرف کرده بوده است».^{۱۳}



در نامه‌ای که سام به منوچهر می‌نویسد به این امر اشاره دارد:

بشُد آب، گردان مازندران چو من دست بردم به گرز گران

ج ۱، ص ۲۰۲، ب ۱۲.

در آغاز پادشاهی نوذر نیز سام را در سگسار، (ظاهراً سگستان) می‌بینیم. اگر سام مازندران را تصرف کرده بود، معلوم نیست چه زمانی دوباره دیوان مازندران سرکشی کرده‌اند. چرا که پیش از زاده شدن رستم، ستاره شناسان می‌گویند از جمله کارهایی که او باید بکند، گشودن مازندران است:

ترا مژده از دخت مهرباب و زال	که باشند هر دو به شادی همال
از این دو هنرمند، پیلی ژیان	باید، ببندد به مردی میان
جهان زیر پای اندر آرد به تیغ	نهد تخت شاه از بر پشت میغ
ببرد پی بد سگالان ز خاک	به روی زمین بر نماند مغاک
نه سگسار ماند نه مازندران	زمین را بشوید به گرز گران

ج ۱، ص ۱۸۱، ب ۷۰۵-۷۰۹.

رستم در زمان کاووس، مازندران را می‌گشاید، کاووس چون از زبان رامشگری وصف مازندران را می‌شنود به این اندیشه می‌افتد که به مازندران لشکرکشی کند. چون این موضوع را با بزرگان در میان می‌نهد، هیچ کدام نمی‌پسندند. کاووس نمی‌شنود و به مازندران لشکر می‌برد و گرفتار می‌شود، تا این که رستم پس از گذشتن از هفت خوان به مازندران می‌رود و کاووس را نجات می‌دهد. رستم در راه مازندران از جاهای خشک و بی‌آب و علف و صدها فرسنگ مسافت عبور می‌کند. لحن سخن همه جا چنان است که مازندران جایی است دور و جدا از ایران.

افراسیاب در نامه‌ای، کاووس را برای رفتن به مازندران سرزنش می‌کند:

ترا، گر سزا بودی ایران، بدان نیازت نبودی به مازندران^{۱۴}

ج ۲، ص ۱۴۸، ب ۳۲۳.

مازندران شاهنامه، نه مازندران کنونی، یعنی استان شمالی ایران، بلکه سرزمینی پهناور است در مغرب. مازندران کنونی را در قدیم تپورستان و مغرب آن طبرستان می‌نامیدند و واژه مازندران در مورد «طبرستان» نامی مستحدث است. یاقوت حموی

می‌گوید^{۱۵}: «نمی‌دانم از چه زمانی به طبرستان مازندران گفته‌اند. آن را در کتاب‌های قدیم نیافتیم».

یاقوت واژه مازندران را در مورد طبرستان از اهالی آن جا شنیده بود.

منوچهری دامغانی که می‌گوید:

برآمد ز کوه ابر مازندران چو مار شگنجی و ماز، اندر آن

ظاهراً به علت نزدیکی دامغان به مازندران، با اصطلاح محلی آشنا بوده است.

اما، مازندران شاه‌نامه را باید آن مازندرانی دانست که در مقدمه شاه‌نامه

ابومنصوری و *مجم‌التواریخ* و برخی کتب دیگر از آن یاد شده است.

دکتر حسن انوری برطبق این دو کتاب، مازندران را شام و مصر می‌داند و این

طور نتیجه می‌گیرد که: «مرز غربی ایران در ذهن پردازندگان داستانهای کهن، مازندران

بوده که شام و مصر بوده باشد». آن‌گاه در تأیید گفته خویش جمله‌ای از شاه‌نامه

ابومنصوری را شاهد می‌آورد که می‌گوید: «ایران‌شهر از رود آموی است تا رود مصر».

فریدون جنیدی،^{۱۶} مازندران را همان سرزمین‌های کوهستانی طبرستان می‌داند و

دکتر صادق کیا نیز احتمال داده‌اند که مازندران باید جایی در هندوستان و یا نزدیکی-

های آن بوده باشد.

دکتر راشد معاون پژوهشی مرکز خراسان‌شناسی براساس مکاتبه‌ای که نگارنده

این مقاله با ایشان داشته است در جواب این پرسش که «البرز و مازندران در شاه‌نامه به

کدام مناطق اطلاق می‌شود» فرموده‌اند: «در مورد کوه البرز و مازندران مقاله‌هایی است

که چکیده آنها چنین است: «بیشترین احتمال بر وجود البرز در شرق ایران، تفتان است

و مازندران شاه‌نامه نیز در همین بخش ایران است و یا بر یمن اطلاق شده است و

مازندران امروز «همیشه» است».

در بخش اساطیری شاه‌نامه بیش از ۶۳ بار از مازندران یاد شده است.

البرز در شاه‌نامه

البرز در گویش کردی، نامی است مرکب از دو جزء «ال» به معنای کوه و «برز»

به معنای بلند، در کتاب مقدس زرتشتیان، *اوستا*، به صورت «هرا» و هراییتی و در زبان

پهلوی «هربرز» و در فارسی «البرز» شده است.

هراییتی کوهی اساطیری، مذهبی و معنوی بوده است و یکی از مکان‌های جغرافیایی پراهمیت در بخش اساطیری شاهنامه است، که در جابه‌جای این بخش از آن نام برده شده است.

به طور کلی در تمام روایت‌ها و احادیث مذهبی، کوه، جای‌گاهی مقدس به شمار می‌رفته است و میعادگاه پیامبران الهی با خالقشان می‌باشد. در سرتاسر اوستای نو بارها به نام و ستایش کوه البرز برمی‌خوریم. به عنوان مثال در آبان یشت، کرده ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ آمده است:^{۱۷}

هوشنگ پیشدادی در پای کوه البرز صد اسپ و هزار گاو و گوسفند او را پیش-
کش آورد و از وی خواستار شد:

ای اردویسور آناهیتا! ای نیک! ای تواناترین!

مرا این کامیابی ارزانی دار که من بزرگ‌ترین شهریار همه کشورها شوم که بر دیوان و مردمان دروند، و جادوان دیرپای و کوی و کرب‌های ستمکار چیرگی یابم که دو سوم دیوان مزندری و دروندان ورن را بر زمین افکنم».

اما براستی کوه البرز در شاهنامه به کجا اطلاق شده است؟

آیا البرز ذکر شده در شاهنامه، رشته کوه‌های شمالی ایران است؟ برای روشن شدن این مطلب نخست به سراغ یکی از کتب^{۱۸} جغرافیایی قدیم می‌رویم که در زمان فردوسی نگاشته شده است. در بخشی از این کتاب که در ذکر کوه‌ها و معدن‌هاست، نویسنده کتاب با بررسی کوه‌های شمالی ایران آن را دنباله کوه‌های سراندیپ در هندوستان می‌داند و هیچ نامی از رشته کوه البرز به میان نمی‌آورد.

صورة الارض^{۱۹} از دیگر کتاب‌های جغرافیایی معتبری است که در قرن چهارم نگاشته شده است. ابن حوقل نویسنده این کتاب نیز نامی از البرز به عنوان کوه‌های شمالی ایران به میان نمی‌آورد و در فصل هشتم در بخش دیلم و طبرستان در ص ۳۷۴، نقشه‌ای از دیلم و طبرستان به متن عربی ارائه می‌دهد که در شرح نام‌ها و مندرجات نقشه آمده است:

در پایین نقشه «صوره الجبل و طبرستان و مایلیها». در بالای همین عبارت جمله «هذا مایلی الاسلام من بحر الخزر» نوشته شده و این نوشته را شکلی نیم دایره که نماینده دریاست، احاطه کرده است. در گوشه راست در منتهای دریا «المغرب» و در گوشه چپ «الشمال» درج شده است و در ساحل دریا از طرف راست شهرهای الباب «دربند»، «موتان»، «منان» و «الطالقان» قرار دارد.

از طرف چپ قزوین راهی به سوی بالا آغاز می‌شود و قم و کاشان در آن راه واقع است و در گوشه راست نقشه «الجنوب» و در گوشه چپ «المشرق» نوشته شده است.

چنان که ملاحظه شد، نه در قسمت شرح جغرافیایی دیلم و طبرستان و نه در شرح نقشه هیچ نامی از البرز برده نشده است و گویا هیچ آشنایی با این نام در این دوران به عنوان رشته کوه‌های شمالی ایران نبوده است.

اصطخری نویسنده *مسالك الممالک* نیز در ذکر دیار طبرستان و دیلم در ص ۱۶۹

می‌گوید:

«رو بست و کوه‌های قارن جای‌های استوار است و دشوار و در کوی رئیسی باشد و درختان بلند و بیشه‌های پر نعمت و آبهای بسیار دارند. کوه‌های قارن روستاست و در آنجا شهری نیست الا، شهمار و جبال پادوسیان قصبه است و در آنجا تا ساری یک مرحله است». در این کتاب نیز به نام البرز بر نمی‌خورید.

لسترنج نویسنده انگلیسی تبار در کتاب *جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی*

می‌نویسد:

«البرز به فتح همزه و ضم باء، بر سلسله کوه‌های مرتفعی که بین نجد ایران و اراضی پست ساحل دریای خزر حاصل گردیده، اطلاق می‌شود ولی این اسم را جغرافیایان قدیمی عرب که هیچ نامی به این سلسله جبال نداده‌اند، در کتاب‌های خود ذکر نکرده‌اند».

البرز کلمه‌ای است فارسی و چنان که در فرهنگ فارسی لاتین Vullers آمده، از

دو کلمه زندی مأخوذ گردیده و به معنی کوه بلند است.

حمدالله مستوفی شاید نخستین مورخی باشد که اسم این کوه را در کتاب خود

ذکر کرده، ولی حدودی روشن و دقیق برای آن بیان نکرده است:



«کوه البرز کوه عظیم است. متصل باب‌الابواب و کوه‌های فراوان پیوست، چنان که از ترکستان تا حجاز، کمابیش هزار فرسنگ طول دارد و بدین سبب بعضی آن را از کوه قاف بشمارند. طرف غربش که به جبال گرجستان پیوسته است کوه لنگری خوانند». البته با توجه به این که یاقوت حموی در اواسط قرن هفتم می‌زیسته است و حمدالله مستوفی نیز با عصر فردوسی فاصله‌ای دور دارد، نمی‌توان این دو کتاب را معیار قرار داد.

راستی پس البرز در شاهنامه به کجا اطلاق شده است؟ آیا البرز فردوسی برگرفته از کتاب‌های قدیمی و منابع کهن قبل از اسلام چون *اوستا* و دیگر کتاب‌های پهلوی است؟ متأسفانه هیچ کدام از کتاب‌های جغرافیایی قدیم نگاشته شده در زمان فردوسی ما را به البرز رهنمون نمی‌شود. نه در کلام اصطخری و نه ابن حوقل و نه نویسنده ناشناس حدود العالم راهی به البرز نیست. دکتر حسن انوری، محقق معاصر در ماهنامه خاوران در صفحات ۳۷ و ۳۸ در مقاله‌ای تحت عنوان «ایران در شاهنامه» چنین می‌نگارد:

«نام جغرافیایی دیگری که در بحث مرز شرقی باید به میان آید، البرز کوه است. رستم برای آوردن کی‌قباد به البرز کوه می‌رود. سواران افراسیاب با او نبردی کوتاه دارند. چون رستم با کی‌قباد برمی‌گردد، دوباره به تورانیان برخورد می‌کند. پس البرز کوه در جایی باید بوده باشد که برای رسیدن به آن باید از کنار سواران تورانی گذشت. چنین کوهی باید به هندوکش انطباق داده شود».

بیش از این نیز فرانک، فریدون را برای درامان بودن از گزند ضحاک به دورترین منطقه شرقی باید برده باشد که ضحاک را که در غرب کشور در آن سوی اروندرود است بدو دسترسی نباشد این است که او را به البرز کوه برده است.

بنابر شواهد شعری خود شاهنامه نیز چنین به نظر می‌رسد که البرز شاهنامه را نمی‌توان رشته کوه‌های شمالی ایران محسوب کرد، زیرا اگر چنین بود معقول به نظر نمی‌رسید که رستم خطاب به کی‌قباد بگوید:

کنون خیز تا سوی ایران شویم به یاری به نزد دلیران شویم

ج ۲، ص ۶۰، ب ۱۸۳.

می‌بینیم که رستم خطاب به کی قباد می‌گوید برخیز به ایران برویم. یعنی این که آنان در آن زمان در ایران نبوده‌اند. یا اینکه کی قباد خطاب به رستم می‌گوید:

شهنشه چنن گفت با پهلوان	که خوابی بدیدم به روشن روان
که از سوی ایران دو باز سپید	یکی تاج رخشان به کردار شید
خرامان و تازان شدندی برم	نهادند آن تاج را بر سرم

ج ۲، ص ۶۰، ب ۱۷۵-۱۷۸.

در آن زمان که فردوسی در داستان فریدون و ضحاک، یعنی در تقابل خوبی و بدی برای نخستین بار این دو عامل را در برابر هم قرار می‌دهد پرورشگاه خوبی‌ها کوهی است اساطیری به نام البرز، آن‌گاه که ضحاک به دنبال خوابی اهریمنی برای یافتن فریدون، جهان را به آتش می‌کشد؛ فرانک مادر فریدون در پی اندیشه‌های اهورایی، چاره‌ای جز این نمی‌بیند که فرزند را که وارث خوبی‌هاست به البرز کوه ببرد:

دوان مادر آمد سوی مرغزار	چنین گفت با مرد زنه‌ار دار
که اندیشه‌ای در دلم ایزدی	فراز آمده‌ست از ره بخردی
همین کرده باید کزین چاره نیست	که فرزند و شیرین روانم یکی است
ببرم پی از خاک جادوستان	شوم تا سر مرز هندوستان
شوم ناپدید از میان گروه	برم خوب رخ را به البرز کوه

ج ۱، ص ۵۹-۵۸، ب ۱۳۲-۱۳۶.

براساس شواهد شعری در *شاه‌نامه* و با توجه به آنچه در کتاب *حدودالعالم* و دیگر کتب جغرافیای قدیم درباره کوه‌های شمالی ایران خوانده‌ایم، شاید بتوان گفت که مراد از البرزکوه در *شاه‌نامه* کوه‌های شمالی هندوستان باشد. دکتر مجتبی مینوی نیز حدس می‌زند که البرزکوه در شمال هندوستان واقع شده است.

لازم به ذکر است که در قسمت اساطیری *شاه‌نامه* بیش از ۱۸ بار از البرز کوه نام برده شده است که به ترتیب در داستان‌های ضحاک، زال و کی قباد می‌باشد و جالب توجه این است که در بخش اساطیر شاه‌نامه این کوه، کوهی مقدس و جای‌گاه خوبی‌هاست، فریدون، زال، کی قباد، همگی در کوه البرز پرورش می‌یابند و خاست‌گاه همه خوبی‌ها در این کوه مقدس است.



پی‌نوشت‌ها و منابع

- ۱- بیت‌هایی که در این مقاله آورده‌ایم از شاهنامه فردوسی (متن انتقادی از روی چاپ مسکو)، انتخاب شده است.
- ۲- ص ۷۷، جلد دوم شاهنامه فردوسی متن انتقادی از روی چاپ مسکو، ب ۱۹-۲۵.
- ۳- آردویسور آناهیتا، Aredvisvar Anāhita: نام ایزدبانوی آب‌هاست که «آبان یشت»، یکی از بلندترین یشت‌های اوستا در ستایش و نیایش اوست.

نام این ایزدبانو از سه جز ترکیب شده است:

جزء نخست همان «آردوی» است که در این ترکیب به معنی مطلق رود گرفته می‌شود.

جزء دوم «سورا یا «سور» به معنی نیرومند و جز سوم «آناهیتا» به معنی پاک و بی‌آلایش، همان است که در پهلوی «آناهید» و در ارمنی «آناهیت» و در فارسی ناهید شده و نام ستاره زهره نیز هست. بر روی هم این ترکیب به معنی «رود نیرومند بی‌آلایش» است.

- ۴- کَوَی، Kavay: در «گاهان» نام یکی از فرمان‌روایان دشمن دین زرتشت است که همواره از او به زشتی یاد می‌شود؛ اما در همان جا این واژه عنوانی است برای «گشتاسب» فرمانروای دین پذیرفتار و پشتیبان زرتشت. همین واژه است که در فارسی «کی» شده و آن را بر سر نام همه فرمانروایان دودمان «کیانیان» (از کی قباد تا کی گشتاسب) می‌بینیم.
- ۵- کَرَب (کَرَبان) Karap: در «گاهان» (در اوستا «گاتا» در پهلوی «گاس» و در فارسی «گاه» به معنی سروده. عنوان کلی هر یکی از پنج سروده زرتشت است. «گاهان» پنج گانه) عنوان گروهی از پیشوایان دیوپرست و دشمنان دین مزدا پرستی است.

در اوستای نو هم بدین نام که بیشتر به ساخت جمع آمده است برمی‌خوریم که در شمار دیوان و جادوان و پریان و ستم‌کاران قرار دارد.

در پهلوی Karp به پیشوای دینی مخالف زرتشت گفته می‌شود که دشمن‌ترین دشمنان او بودند و «تور برادرش» کشنده زرتشت نیز یکی از همین گروه بود.

- ۶- وَرَن Varena: در پهلوی «وَرَن» به معنی هوس و شهوت است. در ادبیات پهلوی نام دیو هوس و شهوت، بویژه شهوت جنسی است.
- ۷- زَوَر Zavr: نام ایزدبانویی است که نیایش‌گران از او یاری می‌خواهند.
- ۸- دَرَوَند Dorvand: در اوستا «در گوئنت» و در پهلوی «درووتند» یا «دوروتند»، به معنای پیرو دروج، دروغ‌پرست، دیوپرست، گمراه و ناپاک.
- ۹- درواسپ Dar V asp: نام ایزدبانوی نگاهبان چارپایان و ستوران است که رمه‌های گاوان و کودکان را تن‌درستی می‌بخشد.
- ۱۰- یشت‌ها، گوش یشت، درواسپ یشت کرده بند ۴.
- ۱۱- شجده یسد بند ۱۸.

- ۱۲- گزارش و پژوهش جلیل دوست‌خواه.
- ۱۳- ماه‌نامه خاوران، «ایران شاه‌نامه کجاست».
- ۱۴- شاه‌نامه فردوسی، ج ۲، ص ۱۴۸.
- ۱۵- معجم البلدان، یاقوت حموی، ص ۱۹.
- ۱۶- پیشگفتاری بر نقشه جغرافیایی شاه‌نامه، پژوهش حسین شهیدی مازندرانی.
- ۱۷- اوستا کهن‌ترین سروده‌های ایرانیان، گزارش و پژوهش جلیل دوست‌خواه.
- ۱۸- حدودالعالم - تصحیح برتلد.
- ۱۹- صوره الارض؛ ابن حوقل، تصحیح دکتر جعفر شعار.

کتاب‌شناسی

- ۱- ادبیات مزدیسنا، یشت‌ها، جلد اول، تفسیر و تألیف پور داوود، انتشارات انجمن زردشتیان ایرانی بمبئی در ایران.
- ۲- اوستا کهن‌ترین سروده‌های ایرانیان، گزارش و پژوهش جلیل دوست‌خواه، جلد اول، انتشارات مروارید، چاپ سوم ۱۳۷۵.
- ۳- جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی. لسترنج، ص ۳۹۳، فصل بیستم و ششم، ترجمه محمود عرفان، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
- ۴- حدودالعالم، نویسنده ناشناس، به تصحیح برتلد.
- ۵- شاهنامه فردوسی. متن انتقادی، از روی چاپ مسکو، جلد ۱-۶، به کوشش و زیر نظر دکتر سعید حمیدیان، نشر داد، ۱۳۷۴.
- ۶- صوره الارض ابن حوقل، ترجمه دکتر جعفر شعار، ص ۱۱۸، ۱۱۹، ۱۲۰.
- ۷- «ایران در شاهنامه»، دکتر حسن انوری، ماه‌نامه خاوران، ص ۳۶۵-۳۶۶.
- ۸- مجمل التواریخ التخصص، تألیف سال ۵۲ هجری، نویسنده ناشناس، تصحیح ملک الشعراى بهار، کلاله خاور، ۱۳۱۸.
- ۹- مسالک و ممالک، تصحیح ایرج افشار، ص ۱۶۸.
- ۱۰- معجم البلدان، یاقوت حموی، ص ۱۹.